

سیری در افکار و اندیشه‌های احمد غزالی

دکتر سیده مریم ابوالقاسمی

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی

چکیده:

از جمله شخصیت‌های کم نظیری که در قرن پنجم هجری پا به عرصه وجود نهاد، احمد غزالی است. این شخصیت با آن که تأثیر فراوانی در ادب فارسی و عرفانی از خویش بر جای نهاده است، اما آن چنان که سزاوار و شایسته بود، شناخته نشده است. از احمد غزالی آثار متعددی بر جای مانده است، اما کتاب *سوانح العشاق* او از ارزش و اهمیت خاصی برخوردار است؛ زیرا زبده افکار و مهم‌ترین اندیشه‌ها و تفکرات او را باید در این کتاب سراغ گرفت. سوانح از گنجینه‌های با ارزش ادب فارسی محسوب می‌شود که در باب عشق و حالات گوناگون آن به رشته تصنیف درآمده است. نثر این کتاب در بسیاری از موارد به شعر نزدیک شده و با احساسات و تخیلات شاعرانه گره خورده است. وجد و شور و ذوق و سرمستی نویسنده را کاملاً می‌توان از سطر سطر جملات کتاب مشاهده نمود. بسیاری از حقایق که در سوانح بیان شده، حاصل تجارب چندین و چند ساله غزالی در امر سیر و سلوک است. او نه تنها در مسیر عشق و عرفان صاحب نظر است بلکه در علم روان‌شناسی و موشکافی روان افراد نیز از تبخّر و استادی خاصی برخوردار است. در باب اهمیت و ارزش این کتاب همین بس که در آثار مشهور بعد از خود تأثیر بسزایی بر جای نهاده است. با آنکه محور اصلی این کتاب در باب عشق است، اما بسیاری از حقایق و اصطلاحات عرفانی با دیدی کاملاً روشن

بینانه و مبتکرانه مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: احمد غزالی، سوانح العشاق، عشق، معشوق، عاشق، روح، نفس، عین القضاة
همدانی، تمهیدات، اتحاد، وحدت، تلوین، تمکین، فنا، بقا، خود، دل، ذوق، غیرت، فقر، وقت.

مجدالدین ابوالفتوح احمد محمد غزالی طوسی (متوفی ۵۲۰ هـ ق) برادر کوچکتر
محمد غزالی (۴۰۵-۵۰۵ هـ ق) است که به احتمال قوی سه یا چهار سال بعد از ولادت
محمد در طابران طوس پا به عرصه هستی نهاد. پدر او مردی معتبد و متشّرع با گرایشات
صوفیانه بود و بافندگی پیشه داشت. ظاهراً لقب «غزالی» از همین پیشه پدر او اخذ شده
است. وی آغاز عمر خویش را در آموختن علوم دینی صرف نمود و از جمله فقهای
مشهور زمان در مذهب شافعی گردید، در طریقت نیز پیرو «ابوبکر نساج» از صوفیان
معروف زمان خویش بود.

احمد غزالی دارای نیایی بسیار فصیح و شیرین و شیوا در وعظ و خطابه بود. او در
سال ۴۸۸ هجری جانشین محمد غزالی در مسند تدریس مدرسه «نظامیه بغداد» شد و
تقریباً به مدت ده سال در این مقام باقی ماند. وی همچنین چند تن از بزرگان تصوّف را
تریت نمود که از جمله شاگردان و مدیران او می‌توان به عین القضاة همدانی (مقتول
۵۲۵ هـ ق) نویسنده «تمهیدات» و «نامه‌ها» اشاره کرد.

از آثار و تألیفات مهم غزالی می‌توان به سوانح العشاق، لباب الاحیاء، الذخیره فی علم
البصیره بحواله الحقیقه (رساله‌ای در عرفان نظری) و مکاتیب اشاره نمود. همچنین رسالات
دیگری به نام «رسالة العشقیه» و «رسالة الطیور» به او نسبت داده شده است.

با ارزش‌ترین و شاخص‌ترین اثر غزالی «سوانح العشاق» است که در واقع زبده
مهمترین افکار و اندیشه‌های اوست. این کتاب در معانی و احوال و اسرار عشق، بدان
نحو که مورد توجه و تأمل صوفیان بوده، به رشته تحریر در آمده است. این اثر از
گنجینه‌های با ارزش ادب عرفانی و از جمله متون شیوا و تأثیرگذار در نثر فارسی

محسوب می‌شود.

نثر کتاب سوانح بر خلاف محتوای آن ساده و فاقد پیچیدگی‌های لغوی و عبارات و واژه‌های دشوار است و در بسیاری از موارد نثر این کتاب به شعر نزدیک شده است؛ که در واقع باید بدان لقب «شعر منتون» داد، زیرا کاملاً با تخیلات و احساسات شاعرانه گره خورده است. ذوق و سرمستی و وجد و شور و حال نویسنده را می‌توان از سطر سطر جملات کتاب مشاهده نمود. بسیاری از حقایقی که غزالی در سوانح خویش بیان نموده، حاصل تجارب چندین و چند ساله او در امر سیر و سلوک بوده است.

تأثیر اندیشه و تفکرات حسین منصور حلاج (مقتول ۳۰۹ هـ) بر احمد غزالی در برخی از قسمت‌های کتاب سوانح العشاق کاملاً مشهود است، با این تفاوت که این تأثیر پذیری یک تقلید صرف و محض نیست بلکه در برخی موارد غزالی با ایراد انتقادات ظریف و دقیق از حلاج، اندیشه و گفتار او را به گونه‌ای دیگر پرورانده و بازسازی نموده و از ابتکارات ذهنی خویش بدان افزوده است؛ به همین علت می‌توان این اثر را یکی از زیباترین، پر معنی‌ترین و شیواترین آثار صوفیان در باب عشق و موضوعات مربوط به آن دانست. درباره اهمیت و ارزش این کتاب همین بس که در آثار عرفانی بعد از خود تأثیر شایسته‌ای بر جای نهاده است.

غزالی این اثر را بنا به خواهش و توضیه یکی از دوستان بسیار عزیز و گرامی خود به رشته تصنیف در آورده است:

«دوستی عزیز که به نزدیک من به جای عزیزتری برادرانست و مرا با او انسی تمام است از من درخواست کرد که آنچه ترا فرا خاطر آید در معنی عشق فصلی چند اثبات کن تا به هر وقتی مرا با او انسی باشد و چون دست طلبم به دامن وصل نرسد بدان تعلق کنم و به ایات او تمسکی می‌سازم». (غزالی، ص ۳).

غزالی می‌گوید عشقی که در این کتاب از آن سخن می‌گوید، عشق به مفهوم مطلق و عام کلمه است و تعلق به جانب خاصی مثلاً خالق یا مخلوق ندارد تا هر کس فراخور

حالات درونی و قوه درکش از آن بهره برگیرد.

از مطالعه و بررسی کتاب می‌توان دریافت که هر چند غزالی در توصیف عشق و حالات مربوط به آن، سعی نموده تا خصوصیات و ویژگی‌های آن را از جنبه کلی در نظر بگیرد اما کفه عشق الهی و مباحث مربوط به آن در این کتاب سنگین تر است. از جمله نکات مهمی که در توضیح و تبیین سبک کتاب سوانح باید بدان اشاره نمود، دشواری و ابهامی است که در عبارت و جملات این اثر نهفته شده است. غزالی بارها به دشواری درک موضوعات کتابش گوشزد نموده:

«اگر چه که کلامنا اشاره از پیش بر پشت جزو اثبات کرده‌ایم تا اگر کسی فهم نکند معذور بود که دست عبارت بر دامن معانی نرسد.» (غزالی، ص ۱۰۶)

این کتاب تاکنده از انواع اشارات دقیق و غامض و پیچیده است که درک آن به آسانی برای هر کسی مقدور نیست و به حقیقت باید آن را در ردیف آثار دشوار زبان فارسی قرار داد.

حجم محدود این اثر دریای عظیمی از نکات دقیق و ظریف روان‌شناسی، فلسفی، عرفانی و حکمی را در خود نهفته دارد. این اثر مجمل از نظر محتوا و اشارات غامض دقیقاً با چندین اثر عرفانی پر حجم مطابقت می‌کند.

هلموت ریتز (۱۹۶۹-۱۸۹۲ م)، مستشرق آلمانی و مصحح چیره دست کتاب سوانح، به دشواری و پیچیدگی این کتاب و تصحیح آن اشاره نموده، می‌گوید:

چیزی که فهم سوانح را مشکل‌تر می‌سازد، اینست که نسخه‌هایی که از این اثر در دست است اشکالات فراوانی دارد این بدترین متنی است که من تاکنون درباره آن تحقیق کرده‌ام و با آن که نسبتاً اثر کوتاهی است به مراتب بیش از متون بلندتری که تاکنون تصحیح کرده‌ام مرا به زحمت انداخته است حتی چندبار پس از اینکه متن را مقابله و تصحیح کردم به این فکر افتادم که از آن منصرف شوم و به این گفته مصنف عجل کنم که می‌گوید جلالت او از ادراک علم دور

است: (غزالی، مقدمه، ص ۱۶)

بسیاری از نکاتی که غزالی در سوانح بدان اشاره نموده، جنبه ابتکاری دارد و حتی اگر برخی از مضامین را از پیشینیان نیز گرفته باشد به گونه‌ای با ابتکار ذهنی خویش آن را پرورانده که باز تازگی فکر و اندیشه را کاملاً می‌توان در آن مشاهده نمود. ما در این مقاله قصد داریم موضوعات و مباحث کتاب سوانح را که در برگزیده مهم‌ترین افکار و اندیشه‌های غزالی است - مورد بررسی قرار دهیم:

۱ - موضوع و محور اصلی کتاب سوانح «عشق» است و به گونه‌ای فراگیر در باب آن بحث شده که سایر موضوعات نیز تحت الشعاع آن قرار گرفته و یا به گونه‌ای در ارتباط با آن است. غزالی در توصیف ویژگی‌های عشق از بیان هیچ نکته دقیق و ظریفی فروگذاری ننموده است و با مهارت و استادی توانسته است این حقیقت حیات بخش ازلی جاوید را به خواننده معرفی نماید، هر چند معتقد است «حدیث عشق در حروف و در کلمه نگنجد». (غزالی، ص ۲) مهم‌ترین موارد مطرح شده در باب عشق عبارتند از:

الف - دشواری توصیف عشق از جمله نکات مهمی است که در این کتاب بدان تاکید شده است. عشق آن چنان در حجاب عزت خویش محفوظ است که حروف مادی قدرت دسترسی بدان را ندارند؛ اما همچنان که اشارات باریک و ظریف را می‌توان در قالب عبارات لطیف گنجانید، غزالی در خود این تبخّر و استادی را احساس می‌نماید که بتواند معانی مربوط به عشق را به هر صورتی که شده در قالب حروف مادی بیان کند: «ما را کار آنست که ابکار معانی را به ذکور حروف دهیم در خلوات الکلام» (غزالی، ص ۲) مولانا نیز در دیوان شمس به این نکته اشاره نموده:

بس کن آخر چه برین گفت زبان چفسیدی؟

عشق را چند بیانهاست که فوق سخست

(مولوی، دیوان شمس، ج ۱ / ب. ۴۳۵۵)

ب - عشق ازلی است و از آغاز آفرینش وجود آدمی با او همدم و همراه بوده است.

آفرینش آدمی از ابتدا با عشق همراه و قرین بوده است و به وسیله عشق بود که شب

تاریک وجود جسمانی‌اش نورانیتی به خود گرفت و مسیر او برای صعود به عالم بالا هموار گردید.

عشق از عدم از بهر من آمد به وجود من بودم. عشق را از عالم مقصود از تو نبرم تا نبرد بسوی ز عود روز و شب و سال و مه علی رغم حسود (غزالی، ص ۴)

ج - بین عشق و روح نیز ارتباط تنگاتنگی وجود دارد؛ همچون ارتباطی که بین «جوهر و عرض» و یا «ذات و صفت» موجود است. هنگامی که روح از خاستگاه خویش جدا گشت و پا به عرصه هستی نهاد، عشق - که به تعبیر غزالی چشم به راه او بود - در وجود او آویخت، اما این ارتباط یک رابطه ساده و معمولی نیست بلکه به محض پیوستگی عشق به روح، محبت روح نسبت به عشق (جمال معشوق) آغاز گردید. عرفای اهل ذوق از این لحظه ملاقات و دلدادگی و دلبستگی به روز «الست» تعبیر کرده‌اند. «روح از عدم به وجود آمد به سرحد و وجود، عشق منتظر مرکب روح بود. اگر ذات، روح آمد صفت ذات، عشق آمد خانه خالی یافت جای بگرفت.» (غزالی، ص ۴)

د - نه تنها علم و امکانات مربوط به آن از عهده درک عشق بر نمی آید بلکه عقل نیز در این صفت با علم اشتراک دارد. در سوانح، علم و عقل از حیث عدم ادراک عشق و حقایق مربوط به آن در یک رتبه قرار دارند. غزالی آن ناتوانی را که به علم نسبت داده است، به عقل نیز منتسب می نماید و از همه مهم تر اینکه معتقد است اصولاً به عقل، دید و بینش کافی برای ادراک عشق عطا نشده است.

«چون عقول را دیده بر بسته‌اند از ادراک جان و ماهیت و حقیقت او، و جان صدف عشق است و به لؤلؤ مکنون که در آن صدفست کی بینا شود.» (غزالی، ص ۷۷)

در مقالات شمس نیز به این نکته اشاره شده است:

«عقل تا درگاه ره می برد اما اندرون خانه ره نمی برد، آنجا عقل حجابست.» (شمس تبریزی؛ ص ۱۸۰)

عشق حقیقتی است که عاشق و معشوق هر دو - از آن سرخشمه گرفته‌اند؛ هر چند عوارض و تعینات و جلوه‌هایشان با یکدیگر متعدد و متفاوت باشد. عشق از حیث ماهیت ذاتی خویش، وحدت حقیقی دارد و یکی بیش نیست اما ممکن است عوارض و جلوه‌های آن، گاه به صورت عاشق و گاه به صورت معشوق ظاهر شود:

«اشتیاق عاشق و معشوق از عشقست، چون عوارض اشتیاقات برخاست کار باز با یگانگی حقیقت خود افتاد.» (غزالی، ص ۱۸)

و - به اعتقاد غزالی عشق «مردم خوار» است و از وجود عاشق هیچ چیز برجای نمی‌گذارد؛ صاحب قلم و فرمان است و اختیار مطلق تنها از آن اوست نه تنها از وجود عاشق چیزی بر جای نمی‌گذارد بلکه در مراحل پیشرفته‌تر مسیر خود یگانگی معشوق را نیز فرو می‌بلعد:

«عشق مردم خوارست او مردم می‌بخورد و هیچ باقی نگذارد و چون مردمی بخورد او صاحب ولایت بود؛ حکم او را بود.» (غزالی، ص ۵۵)

قبل از غزالی، خواجه عبدالله انصاری نیز به خاصیت مردم خواری عشق اشاره کرده بود و بعید نیست که غزالی این تعبیر را از او گرفته باشد:

«عشق مردم خوار است، بی عشق مردم، خوار است.» (خواجه عبدالله، رساله دل و

جان، ص ۵)

ه - ویژگی‌های عشق در ابتدا و انتها کاملاً متفاوت است؛ به عنوان مثال در ابتدا، کار عاشق قلق و اضطراب و ناله و بی تابی است؛ در حالی که در انتها - که عشق سراپای وجود عاشق را تسخیر می‌کند - فریاد و ناله‌ای از وجود عاشق بر نمی‌خیزد؛ زیرا در مراحل کمال عشق - که مرحله اتحاد با معشوق است - گفتگو و هیاهو محو می‌شود و زاری و اضطراب به تماشا و مشاهده و حیران‌بیدل می‌گردد؛ «من عرف الله کلّ لسانه»

اشاره به همین حقیقت است؛ حد وید وجود نیست که به

«در ابتدا بانگ و خروش و زاری بود که هنوز عشق تمام ولایت نگرفتست چون کار به

کمال رسد و ولایت بگردد حدیث در باقی افتد و زاری به نظاره و نزاری بدل گردد که آلودگی به پالودگی بدل افتاد است.» (غزالی، ص ۴۴)

تأثیر این اندیشه بر گفتار شیخ سعدی نیز کاملاً هویداست. وی در گلستان به تمثیل «شمع و پروانه و فنای پروانه در آتش سوزان شمع» به عنوان سمبل عاشق پاک باز و پیاموش اشاره می‌کند:

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز
 کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
 این مدعیان در طلبش بی خبرانند
 کانرا که خبر شد خیری باز نیامد

(سعدی، ص ۱۲)

ی - غزالی به مانند سایر اشعری مسلکان صریحاً بر این نکته تأکید می‌ورزد که سراسر مسیر عشق، جبر محض است و رکن اساسی در این مسیر ترک اختیار و تسلیم شدن در برابر مقدرات عشق است. او معتقد است که اصولاً اختیار امری حقیقی محسوب نمی‌شود و به همین دلیل ترکیب «پندار اختیار» را به کار می‌برد؛

«بلای عاشق در پندار اختیار است؛ چون این معنی بدانست و (آن پندار) نبود کار برو آسان تر شود زیرا که نکو شد تا کاری به اختیار کند در چیزی که در هیچ اختیار نیست.»

(غزالی، ص ۱۰۴)

غزالی در حکایات «ملک و گلخن تاب» که در صفحه بیست و پنج کتاب سوانح ذکر شده؛ نیز، به بی‌اختیاری عاشق اشاره کرده است.

ترک اختیار، مسیر دشوار عشق را برای عاشق هموار می‌کند. سالکی که عنان اختیار خویش را به کف عشق می‌سپارد سرعت عمل پیدا می‌کند.

بازید بسطامی نیز که از مشایخ معروف صوفیه است «امیری و بی‌اختیاری» را مترادف هم می‌شمارد:

«از ابویزد پرسیدند که امیر کی باشد؟ گفت: آنکه ورا اختیار نمانده باشد.»

(هجویری، ص ۵۰۳)

مولانا هم در دیوان شمس به این نکته اشاره نموده:

گفتا که حال خویش فراموش کن، بگیر
 زیرا که عاشقان را هیچ اختیار نیست
 (مولوی، دیوان شمس، ج ۱، ص ۴۸۳۴)

۲ - از جمله نکات مهمی که در کتاب سوانح مورد بررسی قرار گرفته، نظریه «اتحاد» و یا یکی شدن عاشق با معشوق (سالک با حقیقت مطلق) است. هر چند «اتحاد» و «وحدت» در ظاهر تفاوت ظریفی با هم دارند، اما در این کتاب این دو اصطلاح به یک معنی و مفهوم استعمال شده‌اند.

فناى نفسانى و ترك تعلقات، شرط اصلى «یگانگی با معشوق» است. غزالی به منظور تبیین مسأله «اتحاد» به ایبانی از حسین منصور حلاج استناد می‌کند:

«أنا من أهوى و من أهوى أنا
 نَحْنُ رُوحَانٌ حَلَلْنَا بَدَنًا
 فَإِذَا أَبْصَرْتَنِي أَبْصَرْتَهُ
 وَ إِذَا أَبْصَرْتَهُ أَبْصَرْتَنَا

اشارات هم بدین معنی بود ولیکن دور افتاد. در دوّم مصراع که «نحن روحان حللنا بدننا» قدم از یکی در دویی نهاده است، اوّل مصراع قریب‌ترست که «انا من اهوى و من اهوى انا» (غزالی، ص ۷)

نکته قابل تأمل در این مبحث که تا حدودی دیدگاه غزالی را در باب «اتحاد» روشن‌تر می‌نماید این است که او مصراع «أنا من هوى و من أهوى انا» را اوج اتحاد می‌داند، اما در مصراع دوّم با ذکر انتقادی ظریف از حلاج به نکته دقیق اشاره می‌کند: وی معتقد است که در اتحاد، دویی و ثنویت وجود ندارد و هر چه هست، یگانگی است. در واقع روح حقیقتی واحد است که در مرتبه‌ای به شکل عاشق و در مرتبه‌ای دیگر به شکل معشوق جلوه‌گر می‌شود. روح تا هنگامی که در مراحل ابتدایی عشق گام می‌گذارد در مسیر عاشقی است، ولی هنگامی که پای به مراحل کمال عشق نهاد، معشوق است و با او یکی است. استناد غزالی به سخن حلاج، نشانگر این حقیقت است که قبل از او نیز اندیشه اتحاد با معشوق به انحاء گوناگون در تفکر اندیشمندان صوفی وجود داشته

است و هر یک با زبان خاص خویش پیوستگی عاشق را با معشوق ترسیم نموده‌اند. از انتقاد، غزالی بر سخن حلاج می‌توان پی برد که مسأله «اتحاد» از نوع پیوستگی دو ذات در یکدیگر نیست و اصولاً دویی در کار نیست؛ در چنین مرحله‌ای تمایز بین عاشق و معشوق نیز محو می‌شود.

در این کتاب تفاوتی میان «وصال» و «اتحاد» وجود ندارد:

«حقیقت وصال خود اتحاد است و این نقطه از علم متوار است.» (غزالی، ص ۹۴)

یادآوری این نکته در باب تفاوت اندیشه حلاج با غزالی خالی از فایده نیست که روح یک حقیقت واحد است که در مراحل مختلف سیر و سلوک خویش جلوه‌های گوناگون از خود بروز می‌دهد:

تمزج الخمره بالماء الزلال	مزجت. روحک فی روح کما
فاذا انت انا فی کلّ جال	فاذا مسک شیء مسنی

(حلاج، ص ۳۱۵)

فخرالدین عراقی (۶۸۸-۶۱۰ ه.ق) - که بسیار تحت تأثیر اندیشه‌های غزالی است -

در شعر معروف خویش نظریه «اتحاد» را این گونه مطرح نموده است:

از صفای می. و لطافت جام	در هم آمیخت رنگ جام و مدام
همه جامست و نیست گویی می	یا مدامست و نیست گویی جام
از دو رنگی. ماست این همه رنگ	و نه یک رنگ بیش نیست مدام

(عراقی، ص ۲۲۴)

۳- «تکوین و تمکین» نیز از جمله مراحل است که غزالی در باب حقایق موجود در

آن نکات مهمی را گوشزد می‌نماید؛ که تا حدودی با تعاریفی که در سایر کتب عرفانی از این دو اصطلاح سراغ داریم، متفاوت است. غزالی معتقد است که «تمکین» در مراحل نهایی مسیر عشق نصیب سالک می‌گردد نه در مراحل ابتدایی آن؛ و دست یابی به آن نیز مستلزم کسب شرایط و شایستگی‌هایی است و چه بسا بسیاری هرگز از مرحله «تلوین» پا

فراتر نهند. عاشق هر آنچه را که در مرحلهٔ تلوین از دست بدهد، به مراتب، بهتر و متعالی‌ترش را در مرحلهٔ «تمکین» باز می‌یابد. در این مرحله (تمکین) علل و عوارض مادی از بین خواهد رفت و عاشق به مرحلهٔ سکون و آسایش و اطمینان جاوید دست خواهد یافت. غزالی از مرحلهٔ تلوین به دلیل تغییر و تحولات متعددی که نصیب حال سالک می‌گردد، با عنوان «بوقلمون تلوین» یاد نموده:

«هر چه در تلوین عشق از عاشق بشود در تمکین عشق بدل آن بیاید از معشوق، ولیکن نه هر کس بدین مقام رسد که این بس عالی مقامیست در عشق و کمال تمکین آن بود که از هستی او چیزی نمانده بود.» (غزالی، ص ۱۰۰-۱۰۱)

وی همچنین معتقد است که حلاج و بایزید بسطامی در مرحلهٔ تلوین، «انالحق» و «سبحانی ما اعظم شأنی» بر زبان جاری نموده‌اند؛ زیرا در مرحلهٔ تمکین، سخنی بر زبان جاری نخواهد شد:

«هذا ربی و انا الحق و سبحانی همه بوقلمون این تلوینست و از تمکین دورست.»

(غزالی، ص ۳۵)

۴ - نظریهٔ «فنا» که از جمله اعتقادات و اندیشه‌های بسیار متعالی صوفیه محسوب می‌شود، در تفکرات غزالی نیز جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است؛ زیرا نهایت سیر عاشق آن است که در وجود معشوق فانی شود. از طرف دیگر بین بقای حقیقی و فنای در معشوق نیز ارتباطی تنگاتنگ وجود دارد؛ راه رسیدن به بقا امکان‌پذیر نیست مگر این که سالک از رهگذر فنا بدان دست یابد. کیفیت دست یابی به بقای حقیقی، همچون سایر مراحل سلوک، قابل توصیف نیست بلکه شخص باید خود آن را تجربه کند و اصولاً علم و عقل در ساحت آن راهی ندارد. از تعبیر غزالی می‌توان دریافت که فنا بر بقا تقدم دارد؛ چون تا فنایی صورت نپذیرد بقایی نیز رخ نخواهد داد. تا سالک به مرحلهٔ فنا نرسیده باشد، فرزند وقت خویش است و تابع تغییرات و احکام وقت خواهد بود و بدیهی است که احکام و حالات متضادی بر او عارض گردد:

«فناً قبله بقا آید و مرد محرم پروانه وار از سرحد بقا به فنا پیوندند و این در علم نگنجد». (غزالی، ص ۳۵)

ارتباط میان فنا و بقا نکته‌ای است که تقریباً در کتب قدیمی صوفیه بدان اشاره شده است. از جمله، در کتاب شرح التعرف آمده است:

«آن کس که او باقی باشد به حق، فانی باشد از نفس خویش». (مستملی بخاری، ج ۴، ص ۱۵۸۰)

«بقا آن است که بنده بعد از فنای خودی، خود را باقی به حق بداند و از اسماء متفرقه که موجب تفرقه و کثرت است دوری گیرند.» (حلاج، ص ۲۴۱)

۵ - مضرات تعلق به «خود» از جمله موضوعات مهمی است که در مسیر تسیر و سلوک از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ اما دیدگاه غزالی در این باب تا حدودی نسبت به دیگران از ابتکار غزالی برخوردار است. به نظر غزالی سالکی که هنوز در قید خویش و تمنیات نفسانی خویش است، اسیر وقت بوده و مقتضیات وقت بر او جاری می‌شود. بر روحيات فردی، حالات متضادی چون قبض و بسط، فراق و... تأثیر می‌گذارد، در حالی که سالک فارغ از «خود»، از این احوال متضاد زهائی می‌یابد و خداوند وقت خویش است:

«تابخود خود بود احکام فراق و وصال و قبول و رد و قبض و بسط و اندوه و شادی و این معانی برو روان بود و او اسیر وقت بود، چون وقت برو در آید تا وقت چه حکم دارد او را به حکم رنگ وقت باید بود، او را به رنگ خود بکند و حکم و ارادت وقت را بود.» (غزالی، ص ۳۶)

از طرف دیگر راه دست یابی به حقیقت مطلق، از طریق او (مغشوق) و در اوست و شرط اساسی آن گذار از خویش است:

«چون ازو در خود و اخود آید راه او به خود ازو بود و برو بود، چون راه او بخود ازو بود و برو بود این احکام برو نرود احکام فراق و وصال اینجا چه کنند.» (غزالی، ص ۴)

۶ - دل - که در متون عرفانی پس از مبحث عشق از بیشترین درجه اعتبار و اهمیت برخوردار است - در این کتاب نیز جایگاه ارجمندی را به خویش اختصاص داده است. به اعتقاد غزالی دل و وقت، قاب قوسین ازل و ابد محسوب می‌گردند؛ قاب قوسینی که یک سر آن به عالم وجوب و معنی و سر دیگر آن به عالم کثرت و ماده مرتبط است. اگر وقت اقتضاء کند و دل قابلیت پذیرش حقایق را داشته باشد، قادر خواهد بود که حقایق غیبی را از عالم وجوب بگیرد و به عالم کثرت ارائه دهد؛ بنابراین دل جایگاه اسرار و حقایق غیبی نیز هست؛

«اگر به سر وقت خویش بیناگردی، بدانی که قاب قوسین ازل و ابد دل تست و وقت تو.» (غزالی، ص ۲۲)

در این مسیر، پاکی و تهذیب دل از تیرگی‌ها و کدورت‌های نفسانی از اهمیت خاصی برخوردار است؛ زیرا «عشق خلق به حق» از نظر جهت‌گیری تفاوت اساسی دارد «عشق خلق به خلق» منوط به پاکی و شفافیت دل از حجاب‌هاست و از درون دل به بیرون انعکاس می‌یابد، در حالی که «عشق خلق به خلق» از راه مشاهده و نظر حاصل می‌شود و از بیرون به درون دل نفوذ پیدا می‌کند. غزالی با تیزبینی خاص، خویش حد و میزان نفوذ عشق‌های مادی در دل را مشخص می‌کند. به اعتقاد او، این عشق هر اندازه که در دل وارد شود، از پرده بیرونی دل که «شغاف» نام دارد فراتر نخواهد رفت. در قرآن مجید نیز در ماجرای عشق زلیخا به «شغاف» اشاره شده است:

«وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرِيهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ.» (یوسف / ۳۰)

تأثیر اندیشه غزالی در باب دل بر حدیقه الحقیقه حکیم سنایی غزوی کاملاً مشهود است. سنایی نیز از دل به عنوان جایگاه توجه و عنایت حق یاد می‌کند و همانند غزالی برای دل قاب قوسینی قابل است:

انداز طرح و فرش نورانی

دل یکی منظریست ربّانی

«هست معراج دل به وقت فراغ / قاب قوسین عقل و شرع دماغ»

(سنایی غزنوی، ص ۳۳۸)

۷- اهمیت «ذوق» در دریافت اشارات: و حقایق معنوی از جمله نکات، بسیار مهم است. غزالی در مقدمه کتاب خویش درک بسیاری از اسرار و اشارات نهفته در اثرش را وابسته به قدرت «ذوق» می‌داند:

«ولیکن عبارت درین حدیث اشارتست به معنای متفاوت، نکره بود. و آن نکره در حق کسی بود که ذوقش نبود.» (غزالی، ص ۲)

از میان عرفا، شیخ عطار نیشابوری نیز ذوق را قدرت دریافت معانی می‌شمارد:

ذوق چیست؟ آگاه معنی آمدن / نه به تقوانه به فتوا آمدن

(عطار، مصیبت نامه، ص ۴۱)

و عین الیقضاة هم در تمهیدات برای عشق «ذوق» قایل گردیده است. به اعتقاد او بسیاری از حقایق معنوی را به وسیله ذوق عشق باید دریافت:

«ای دوست! این سخن‌ها نه ذوق هر کسی باشد این سخن‌ها را به ذوق عشق در توان یافت.» (عین القضاة، تمهیدات، ص ۲۱۶)

۸- از جمله نکات جالب توجه در این کتاب، دیدگاه غزالی در باب «شاعران» است.

وی در توضیح و تصحیح بیتی می‌گویند:

«گفتم صنما مگر که جانان منی / اکنون که همی نگه کنم جان منی

اینجا که در تمامی بیت گفته است:

مرتد گردم تو ز من برگردی / ای جان و جهان تو کفر و ایمان منی.

مگر بایست گفتن «بی جان گردم گر تو ز من برگردی» ولیکن چون گفتار شاعران بود در

نظم و قافیه مانده، گزفتاری عاشقان دیگرست و گفتار شاعران دیگر، حد ایشان بیش از نظم و

قافیه نیست.» (غزالی، صص ۷ و ۸)

غزالی در جملات بالا به دو نکته اساسی اشاره نموده است:

الف - معشوق و عشق حقایقی هستند که به مراتب از کفر و ایمان برترند و در واقع جان تمامی هستی محسوب می‌شوند. اگر از وجود عاشقی، معشوق و عشق رخت بر بندد، در اصل حقیقت هستی و حیات از او سلب شده است. عاشق هنگامی که به معشوق و عشق می‌پیوندد، در واقع از کفر و ایمان پا فراتر گذاشته و به مرحله یقین قلبی دست یافته است.

ب - شاعران اسیر نظم و قافیه‌اند و چه بسا همین علوم دست و پاگیر شعری موجب می‌شود که بسیاری از حقایق و معانی از طریق شعر قدرت جلوه‌گری نداشته باشند. بنابراین میان شاعران - که در اسارت نظم و قافیه‌اند - با عاشقان - که باید در طریق مقصود خویش از قید هر اسارت و تعلقی آزاد باشند - فرسنگ‌ها فاصله است. بسیاری از عرفا در این زمینه با غزالی هم عقیده‌اند. مولانا جلال الدین در مثنوی از حروف و قافیه به عنوان «فار دیوار رزان» یاد می‌کند:

قافیه اندیشم و دلداری من	گویدم مندیش جز دیدار من
خوش نشین ای قافیه اندیش من	قافیه دولت تویی در پیش من
حرف چه بود تا تو اندیشی از آن؟	حرف چه بود؟ خار دیوار رزان
حرف و صوت و گفت را بر هم زخم	تا که بی این هرسه با تو دم زخم

(مولوی، مثنوی، دفتر ۱، ص ۸۷)

۹ - اعتقاد غزالی در باب «غیرت» و رابطه انکارناپذیر و ناگسستنی آن با عشق نیز از جمله نکات قابل توجه است. غیرت صفت و خاصیت عشق است و عامل مؤثری است که مانع ورود اغیار و توجه به بیگانه می‌شود. جلال و عظمت عشق تا به حدی است که دیده عاشق قادر نیست به چیزی جز او نظر افکند.

اهمیت دیدگاه مبتکرانه غزالی در باب غیرت، اشاره به نکاتی است که در کتب قبل و حتی بعد از او مشاهده نشده است.

ارتباط غیرت با ملامت و دیگر انواع غیرت

از دیدگاه غزالی، انواع غیرت با معشوق، وقت و عشق ارتباط تنگاتنگ دارد. گاهی معشوق شمشیر غیرت بر می‌کشد تا عاشق به چیزی جز او توجه نداشته باشد؛ یعنی، غیرت را رها کند و ترک سلامت نماید. گاهی نیز وقت و تجلیات مربوط به آن، شمشیر غیرت بر می‌کشد تا عاشق تنها به واردات قلبی و مکاشفات درونی خویش نظر افکند؛ یعنی، توجه به خود را ترک کند و حتی در حق خویش نیز ملامتی گردد. غیرت، در چنین مرحله‌ای، حتی می‌تواند خود «عاشق» باشد و در مزاحل متعالی‌تر، این عشق است که شمشیر غیرت بر می‌کشد؛ زیرا تاب تحمل هیچ غیری، حتی معشوق، را نمی‌آورد. به عبارت دیگر، عشق تاب تحمل «دویی» را ندارد و خواهان «اتحاد و یگانگی محض» است.

«کار بود که بجایی رسد که عاشق غیر بود و معشوق هم غیر بود و این سلطنت تابش عشق بود زیرا که قوت کمال عشق از اتحاد بود و درو تفصیل. عاشق و معشوق در نگیجد.» (غزالی، ص ۱۳)

نکته قابل تأملی که از بررسی و مقایسه کتاب سوانح با سایر کتب عرفانی دریافت می‌شود، این است که گروهی غیرت را تنها صفت عاشق می‌دانند (۳) و عده کثیری نیز آن را صفت عاشق و معشوق - هر دو - می‌شمارند؛ که از جمله آن‌ها می‌توان به شخصیت ممتاز شیخ عطار اشاره نمود. عطار نیز همچون احمد غزالی برای غیرت، قدرت و نفوذ قابل است:

گرچه غیرت بردن از عاشق نکوست غیرت معشوق دایم بیش از اوست
(عطار، مصیبت نامه، ص ۳۳۳)

زهی غیرت که گر به عالم افتاد به یک ساعت دو عالم بر هم افتد
(عطار، الهی نامه، ص ۳۸۶)

جنبه بدیع اندیشه غزالی این است که او غیرت را متعلق به عاشق، معشوق و عشق - هر

سه - می‌داند.

۱۰ - «فقر» نیز از جمله مباحث بااهمیتی است که همچون سایر موضوعات و اصطلاحات عرفانی در اندیشه غزالی جایگاه خاصی را به خویش اختصاص داده است. به اعتقاد غزالی ادعای فقر تنها برای کسانی صحت دارد که از سر تعلق جان و دین و دنیا برخاسته باشند. مفهوم فقر در کتاب سوانح العشق دارای مفهومی گسترده‌تر و عمیق‌تر از موارد مشابه آن در سایر کتب عرفانی است. فقر جانبازی در راه حقیقت و ترک سر و جان است. فقرای حقیقی از فرط آزادگی از قید تعلق هر دو جهان گذشته‌اند و پای بر فرق آن نهاده‌اند. فقیر حقیقی همه هستی خویش را در میان می‌نهد و آزادانه از قید تعلق آن می‌گذرد، جز از معشوق؛ چون معشوق ملک محسوب نمی‌شود؛

«آنها که دم از فقر زنند جان و دل در بازند و دین و دنیا و روزگار در میان نهند همه کاری بکنند و از همه چیزی برخیزند و از سرنیز نترسند و بر کونین سپرند، اما چون کار به نقطه عشق رسد هرگز معشوق در میان نهند و نتوانند نهاد...» (غزالی، ص ۷۲)

غزالی همچنین در باب تفاوت میان فقر و عشق می‌گوید در فقر، آزادی و رهایی از هر تعلق میسر است، اما عشق، سراسر پای بندی و بندگی است؛ «دست آزادی بر دامن عشق و عاشقی نرسد، چنانکه همه بندها آنجا گشاده شود اعنی در آزادی فقر، همه گشاده اینجا بند شود اعنی در بندگی عشق» (غزالی، ص ۷۲)

عین القضاة در رساله لوائح^۴ که به او منسوب است - کاملاً تحت تأثیر اندیشه غزالی است؛ «ای برادر! دست - آزادی به دامن عشق نرسد در فقر آزادی میسر است مازاغ البصر و ماظنی عبارت از آزادیست در فقر، اما در عشق آزادی ممتنع». (عین القضاة رساله لوائح، ص ۹۳)

۱۱ - ارزش «وقت» و تأثیر آن در سیر و سلوک، از موارد حائز اهمیت است. غزالی

معتقد است:

الف - وقت عامل مؤثر و قدرتمندی است که به مقتضای آن بسیاری از تجلیات و

حقایق جای می‌گردد؛

«تا وقت چه اقتضا کند که چه بارد» (غزالی؛ ص ۹).

«ندانم تا دست کسب وقت آب به کدام زمین برد» (غزالی، ص ۵)

«این همه نمایش وقت بود در تاوش علم که حد او ساخل است او (عشق) را» (غزالی، ص ۱۰)

ب - وقت نیز صاحب غیرت است.

ج - وقت و دل، قاب قوسین ازل و ابد محسوب می‌شوند:

«اگر به سر وقت خویش بیناگردی، بدانی که قاب قوسین ازل و ابد دل تست و وقت تو» (غزالی، ص ۲۲).

۱۲ - توجه به جنبه‌های زبانی و بیانی غزالی در این کتاب از دیگر موضوعات قابل توجه است. اندیشه بدیع و مبتکرانه غزالی، مسلماً زبان و ترکیبات و تعبیرات نویی را نیز ایجاد می‌نماید. غزالی در این کتاب ترکیبات اضافی و وصفی و فعلی خاصی را استعمال نموده که از نظر زبانی و بیانی حائز اهمیت است؛ واژه‌ها و ترکیباتی مانند:

ابکار معانی، امواج بحار عشق، بارگاه سیاست عشق، بارنامه معشوق، نهنگ عشق، بوقلمون تلوین، جناب عدل عشق، عشق مردم خوار، داغ الست بربکم، سلاسل قهیز معشوق، فیلسوفی خیال و...

و یا ترکیبات فعلی مانند: از او اوتر بودن، از خود برسیدن، از خودی خود خودتر بودن، به ترک خود گفتن و...

از نظر ساختاری هسته مرکزی ترکیبات اضافی و وصفی را بیشتر اصطلاحات عرفانی تشکیل می‌دهد؛ اصطلاحاتی مانند: عشق، روح، تلوین و تمکین، وقت، وصل، فراق و...

نتیجه‌گیری:

مهمترین افکار و دیدگاه‌های غزالی را در کتاب سوانح العشاق او باید جست. از مطالعه این اثر می‌توان دریافت که غزالی تنها در مسیر عشق و عرفان صاحب نظر نبوده،

بلکه در علم روان‌شناسی و موشکافی روان افراد نیز از تبخّر و استادی خاصی برخوردار بوده است. دقت و توصیفی که او برای بیان حالات روانی و درونی عاشق (سالک) و معشوق (حق) و ویژگی‌های هر یک صرف نموده، در عصر او و حتی در اعصار بعد از او کم نظیر است؛ زیرا هیچ کس به اندازه او در اعماق روح و روان عاشق و معشوق امعان نظر نداشته است و به حقیقت در زمینه روان‌شناسی عشق نمی‌توان برای او جانشینی تصوّر نمود.

توضیحات:

۱ - ترکیب «روز الست» برگرفته شده از آیه یکصد و هفتاد و دو سوره مبارکه اعراف است: «وَ إِذَا أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَم مِّن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَسْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِم أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا»

۲ - زنان شهر گفتند: همسر عزیز مصر برای کامجوی با غلام خویش مراده داشت و عشق این جوان در دل او نفوذ کرده است به راستی ما او را در گمراهی آشکار می‌بینیم.
۳ - از جمله این شخصیت‌ها خواجه عبدالله انصاری است که در رسایل خویش به این نکته (غیرت عاشق) اشاره نموده است.

۴ - گروه زیادی از محققین رساله لوایح را اثر طبع خواجه حمید الدین ناگوری (م ۶۴۳ هـ) می‌دانند.

منابع و مآخذ:

حلاج حسین بن منصور. مجموعه آثار حلاج. با تحقیق و حواشی قاسم میرآخوری. تهران: انتشارات یادآوران، ۱۳۷۹

سعدی شیرازی، مصلح الدین. گلستان. تصحیح خلیل خطیب رهبر. تهران: انتشارات صفی علی شاه، بی تا.
سنایی غزنوی، ابوالمجد محدود بین آدم. حدیقه الحقیقه. تصحیح محمد تقی مدرس رضوی.

تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۸.

شریعت، محمد جواد. سیخان پیر هرات. تهران: شرکت انتشارات کتب جیبی، بی تا.

تبریزی: مقالات شمس: تصحیح محمد علی موحد. تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۹.

عراقی، فخرالدین ابراهیم. کلیات عراقی. تصحیح سعید نفیسی. تهران: انتشارات سنایی، ۱۳۷۲، ج ۷.

عطار نیشابوری، فرید الدین محمد بن ابراهیم. الهی نامه. تصحیح هلموت ریتز. تهران: انتشارات توس،

۱۳۷۲، ج ۷.

مصیبت نامه. تصحیح دکتر نورانی وصال. تهران: انتشارات زوار، ۱۳۳۸.

عین القضاة همدانی، ابوالمعالی عبدالله. تمهیدات. تصحیح عقیف عسیران. تهران: کتابخانه منوچهری، بی تا، ج ۲.

رساله لوائیح. تصحیح و تحشیه رحیم فرمیش. تهران: انتشارات

منوچهری، بی تا، ج ۲.

غزالی، احمد. سوانح العشاق. تصحیح هلموت ریتز. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۸.

مستملی بخاری، خزایجه ابو ابراهیم اسماعیل: شرح التعرف لمذهب التصوف. با مقدمه و تصحیح محمد

روشن: تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۶۵.

مولوی، جلال الدین محمد. کلیات شمس. تصحیح بدیع الزمان فروز انفر. تهران: انتشارات امیرکبیر،

۱۳۵۵، ج ۲.

مثنوی. معنوی. تصحیح رینولد. نیکلسن. تهران: انتشارات مبولی،

۱۳۶۰.

هجویری الغزنوی، ابوالحسن علی بن عثمان. کشف المحجوب. تصحیح ژوکوفسکی. تهران: انتشارات

طهوری، ۱۳۵۸.